

سیمای امام علی (ع) در مثنوی معنوی

رقیه نیساری تبریزی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ابهر

چکیده

در عمق افکار و عقاید مولوی و گفته‌های او در مثنوی، نوعی ارادت و محبت به امیرمؤمنان علی (ع) و خاندان پیغمبر اکرم (ص) وجود دارد. آراستن سخن به گوهرهای گنجینه کلام مولا و نقل و اخذ تعداد قابل ملاحظه‌ای از اقوال آن امام، صرفاً برای استناد و استشهاد و یا به قصد نشان دادن علم و فضل نیست، بلکه این همه تعظیم و تمجید، در قالب حکایات و ذکر اقوال، بیانگر تولی و محبت بسیار این شاعر به مولا و حاکی از افق گسترده اندیشه تابناک و عمق و گستره نظر و وسعت دید و رشد و کمال روحی مولاناست.

این نوشته تبیین دیدگاه مولانا در مورد امیر مؤمنان و بازنمایی جلوه‌هایی از کلام آن امام است که آشکارا و یا به تلمیح و اشاره در مثنوی آمده و سبب جاودانگی اندیشه‌های بلند این شاعر گردیده است.

کلیدواژه‌ها: امیر مؤمنان علی (ع)، نهج البلاغه، مثنوی معنوی، تعظیم و تمجید، تولی.

مقدمه

«جلال‌الدین محمد بلخی» معروف به «مولوی»، عارف، متفکر، شاعر، نویسنده و متکلم بزرگ جهان اسلام و از شگفتی‌های عالم انسانی است. مثنوی معنوی، از بزرگ‌ترین آثار ادبی و عرفانی جهان، در میان همه مثنوی‌های پیش و پس از او خوش درخشیده است، به گونه‌ای که هر جا نام مثنوی می‌آید، این شاهکار بزرگ ادبی عالم در ذهن تداعی می‌شود. این مثنوی، قرآن فارسی است که مولانا در آن با قدرت و مهارتی شگفت‌انگیز، بیانی شیرین و دلچسب و آکنده از شور، زنگ‌های غفلت را از گوهر روح می‌زداید و آتش به جان شیفتگان می‌زند و با این نردبان کلام، مشتاقان عالم معنا را، پله‌پله تا ملاقات خدا می‌برد و هویت فراموش‌شده آدمی را به یاد او می‌آورد.

آهنگ گسستن از عالم ناسوت و پیوستن به عالم لاهوت از همان ابتدای مثنوی - که به شیوه‌ای بدیع و بی‌بدیل، یاد کردی عاشقانه، شاعرانه و لطیف از پروردگار است - به گوش جان مشتاقان می‌رسد و پس از آن، این شیفتگی با ادراک و دریافت نکات دقیقی از معارف عالی‌الهی، درج در افسانه‌ها و قصه‌ها به اوج خود می‌رسد و سالکان راه عشق را واله و شیدای آن عالم معنی می‌گرداند و در ظرف تنگ کلام، مکارم اخلاق بشری و کمال انسانی را خوش‌تر، مفیدتر و وزین‌تر از هر نویسنده و شاعر دیگر به عالم بشریت ارزانی می‌دارد. جهان‌بینی مولوی برخلاف زاهدان، عارفان، عابدان، فقیهان، متکلمان، فیلسوفان و ادیبان، محدود به حدود معین و خاص نشده، بلکه آنچه که خوبان همه داشته‌اند، یکسره در دریای موج و نامحدود وجود او تجلی کرده و بنابراین هر صاحب‌نظری را شگفت‌زده و حیران ساخته است و به این سبب، هر کس به قدر وسع و حدود معارف و شناسایی خود، بعدی از ابعاد فکری و جهان‌بینی او را بررسی می‌کند. اما آراستن سخن به

گوهرهای گنجینه کلام مولا و نقل و اخذ تعداد قابل ملاحظه‌ای از اقوال امیر مؤمنان و تولی و ارادت بسیار نسبت به امام - که در جای جای مثنوی مشهود است - دلیلی دیگر بر بیکرانگی دریای وجود مولانا و آینه‌ای برای نمایاندن افکار و ایده‌ها و علاقه‌های گوینده و شخصیت اوست. البته بهره‌گیری مولانا از کلام امیرمؤمنان صرفاً برای استناد و استشهاد و یا به قصد نشان دادن علم و فضل نیست، بلکه در عمق افکار و عقاید مولوی و گفته‌های او در مثنوی، نوعی محبت و ارادت به علی(ع) و آل علی(ع) و خاندان پیغمبر اکرم(ص) وجود دارد که «حاکمی از ذوق تولایی مخلصانه اوست. در تصویری که مولانا از سیمای روحی امام علی(ع) نقش می‌زند، او را همچون پیشرو راستین راه حق و هادی و مرشدی که لطایف طریق سیر الی... را از رسول خدا تلقین می‌کند و به همین سبب اسوه واقعی سالکان راه هدی و سرسلسله فتیان و اولیای خدا باید تلقی شود، توصیف می‌کند». (زرین کوب ۱۳۷۴: ۱۲)

نقل اقوال و احادیث امام علی(ع) و ذکر نام و ادای احترام به این امام بزرگوار را در جای جای مثنوی می‌بینیم، حتی گاه اشاره به مضمون برخی از احادیث پیغمبر در مورد امام علی(ع) «حاکمی از تعظیم قدر علی(ع) در نزد مولانا و علاقه و اعتقاد فوق‌العاده او در حق مولای مؤمنان است» (زرین کوب ۱۳۶۸: ۴۳۲). آن‌گاه که مولانا سخن پیامبر را خطاب به مولا علی(ع) ذکر می‌کند که «ای علی هنگامی که مردم با اعمال خیر به خالقشان تقرب می‌جویند، تو با تکیه کردن بر عقل خود به خدا توکل کن تا در قیامت از نظر درجات بر آنها سبقت گیری». (فروزانفر ۱۳۸۱: ۱۲۵)، از او با عباراتی چون «شیر حق» و کسی که در میدان مجاهده با نفس هم مثل مجاهده با خصم، پهلوانی پُردل است، یاد می‌کند و نهایت اخلاص و تکریم را در حق پیشوای متقیان نشان می‌دهد:

گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی پهلوانی پُردلی

لیک بر شیرى مکن هم اعتمید
اندرآ در سایه آن عاقلی
اندرآ در سایه نخل امید
کش نداند برد از ره ناقلی
(۱/۲۹۵۹ به بعد)

از مضامینی که درباره امام علی(ع) و خاندان او در مثنوی دیده می‌شود، می‌توان به این نکته رسید که جلال‌الدین، علی(ع) و دودمانش را بر همه مسلمین ترجیح می‌داده است. (جعفری ۱۳۵۲، ج ۱: ۵۱۷)

در داستان «خداوند/انداختن خصم بر روی امیر مؤمنان علی(ع) و انداختن شمشیر را از دست»، مولوی، امام را «شیر حق»، «افتخار هر نبی و هر ولی» و رخسار او را سجده‌گاه ماه می‌داند:

از علی آموز اخلاص عمل
در غزا بر پهلوانی دست یافت
شیر حق را دان منزه از دغل
زود شمشیری برآورد و شتافت ...
او خدا انداخت بر رویی که ماه
سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
(۱/۳۷۲۱ به بعد)

به قول استاد همایی:

انصاف بدهید، یک شیعه واقعی بامعرفت هم درباره علی بالاتر و بهتر از این می‌گوید؟ (همایی ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۴)

این شخصیت کم‌نظیر، در هر مورد از کتاب مثنوی که از علی(ع) سخن می‌گوید، گویی که با یک نور ملکوتی روبه‌رو شده، هیجان‌های عاشقانه از اعماق روحش سر بر می‌کشد و در بی‌نهایت فرو می‌برد. (جعفری ۱۳۷۹: ۹)

علامه «محمدتقی جعفری» در مورد هیجان‌ات روحانی مولوی نسبت به امام علی(ع) می‌فرماید:

«جلال‌الدین درباره حسام‌الدین چلبی همان هیجان روحانی را احساس می‌کند که درباره شمس تبریزی و در درجه بسیار عالی‌تر درباره امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) مشاهده می‌شود که می‌گوید:

تو ترازوی احدخو بوده‌ای
 باز باش ای باب رحمت تا ابد
 بل زبانه هر ترازو بوده‌ای
 بارگاه مالسه کفواً احد
 راز بگشا ای علی مرتضی
 ای پس از سوءالقضا حسن القضا
 ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
 شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای»
 (همان)

و این علاقه و اشتیاق و ارادت را می‌توان با اساس و پایه اصلی تشیع به معنی عام کلمه تطبیق کرد، یعنی آنچه را که از یک شیعه ساده اصلی صدر اسلام که دچار افراط و تفریطها و اسباب دست سیاستها و تعصبهای عامیانه نشده باشد، توقع باید داشت، نه غلاة شیعه و نه شیعه‌گری به مفهوم تظاهرات و شعارهای ظاهری، بلکه مقصود همان روح پاک ساده بی‌آلایش اسلامی است که نسبت به علی و آل علی و خاندان پیغمبر محبت و گرایش داشته باشد و این خصیصه نه تنها در وجود مولوی است، بلکه همه بزرگان اهل تصوف و عرفان، خواه شیعه و خواه سنی، به اتفاق و اجماع در حق علی و آل علی و اهل بیت عصمت و طهارت، اعتقاد و توجه عارفانه داشته‌اند و معرفت آنها به احوال اهل بیت کمتر از خود شیعیان پاک نبوده است. (همایی ۱۳۵۶: ۵۱-۵۲)

«مولانا برخلاف آن گروه که به دروغ و ساختگی اظهار توکی و تبری می‌کنند، به هیچ وجه گرد ساختگی و ریا و نفاق نمی‌گشت، ... از باب مثال آنجا که در حق خاندان پیغمبر و علی و آل علی(ع) اظهار محبت و ولایت می‌کند و مثلاً علی(ع) را «افتخار هر نبی و هر ولی» و «ترازوی احدخو» و «مولای مؤمنان» می‌خواند، تمام وجود او سراسر محبت و ولایت است و آنجا که از شمر و یزید و امثال ایشان نام می‌برد، نفرت و انزجار از چهره کلام و قیافه سخنش کاملاً آشکار و نمودار می‌باشد». (همایی ۱۳۵۶، ج ۲: ۴۱)

این همه تعظیم و تمجید امیرمؤمنان در قالب حکایات و ذکر اقوال و موارد دیگر که بسیار بالاتر از اعتقاد یک متدین و معتقد معمولی به مذهب شیعه است، همه حاکی از افق گسترده اندیشه تابناک و عمق و گستره نظر و وسعت دید و رشد و کمال روحی مولاناست «و می‌توان گفت در میان نوابغ و بزرگانی که برای شناخت علی(ع) و طرح شخصیت او، در میان جوامع به فعالیت فکری پرداخته‌اند، کمتر کسی مانند مولوی دیده می‌شود که ابعاد متنوع و سطوح بسیار باعظمت امیرالمؤمنین علی(ع) را، ولو اجمالاً، ادراک و مطرح کرده باشد». (جعفری ۱۳۷۹ : ۹)

باید اذعان کرد که آنچه در این پژوهش می‌آید، تنها سایه‌ای از حقایق ارادت و عشق ژرف مولانا به امیر مؤمنان علی(ع) می‌باشد و گرنه سخن عشق هیچ‌گاه در کلام لفظی نمی‌گنجد.

خود انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی(ع)

از علی آموز اخلاص عمل	شیرِ حق را دان منزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری برآورد و شتافت
او خود انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خود انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	وز نمودن عفو و رحمت بی‌محل
گفت بر من تیغ افراشتی	از آنچه افکندی، مرا بگذاشتی
آن چه دیدی بهتر از پیکار من	تا شدستی سست در اشکار من؟
آن چه دیدی که مرا زآن عکس دید	در دل و جان شعله‌ای آمد پدید؟
آن چه دیدی برتر از کون و مکان	که به از جان بود و بخشیدیم جان؟
در شجاعت شیر ربانیستی	در مروت خود که داند کیستی؟

ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه
 ازدها را دست دادن راه کیست؟
 بنده حقم نه مأمور تنم
 فعل من بر دین من باشد گوا
 برد او را که نبود اهل نماز
 خشم را هم بسته‌ام زیر لگام
 خشم حق بر من چو رحمت آمدست
 روضه گشتم، گرچه هستم بوثراب
 تیغ را دیدم نهان کردن سزا
 تا که أَبْغَضُ لَهِ آید کام من
 (۳۷۲۱/۱ به بعد)

بازگو، ای بازِ عنقاگیرِ شاه
 در محل قهر این رحمت ز چیست؟
 گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم
 شیر حقم، نیستم شیر هوا
 بادِ خشم و بادِ شهوت، بادِ آز
 خشم بر شاهان شه و ماه را غلام
 تیغ حلمم گردن خشمم زدست
 غرق نورم، گرچه سقفم شد خراب
 چون در آمد علتی اندر غذا
 تا أَحَبَّ لَهِ آید نام من

خلاصه داستان

حضرت امیرمؤمنان علی(ع) روزی با یلی از یلان پرآوازه عرب پیکار کرد. در کشاکش این نبرد، حضرت او را بر زمین افکند و تیغی رخشان از کام نیام برکشید تا کارش را تمام کند. در این هنگام، آن پهلوان شکست خورده از روی خشم و حقارت، آب دهانی بر رخساره تابناک آن بزرگ رادمرد افکند، زیرا مطمئن بود که دیگر کارش تمام است و امیدی بر ادامه زندگی نیست، ولی برخلاف این انتظار دید که آن حضرت بی‌درنگ شمشیر خود را بر زمین افکند و دست از هلاکت او برداشت. دیدگان بهت‌زده آن یل، نظاره‌گر این صحنه خیال‌انگیز و افسانه‌ای بود. در کوران شگفتی حیرت بود که از او پرسید: تو که شمشیر برآ و آبدار داشتی و من نیز در چنگ‌های نیرومند تو اسیر بودم، چرا مرا نکشتی؟ امیرمؤمنان پاسخ داد: شیر خدا و جنگاور راه حق، هرگز جان کسی را برای فرونشاندن عطش خشم و کین نمی‌ستاند، بلکه او تنها بر خواست و اراده حق گردن می‌نهد و بس. (زمانی ۱۰۵۹/۱/۱۳۷۹)

در کتاب *کیمیای سعادت* امام محمد غزالی آمده است:

... علی (رض) کافری را بیفکند تا بکشد، وی آب دهان در روی علی پاشید. وی را دست برداشت و نکشت و گفت: خشمگین شدم، ترسیدم که برای خدای - تعالی - نکشته باشم. (غزالی ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۱۷)

مرحوم فروزانفر در مورد این داستان چنین گفته‌اند:

این روایت را به صورتی که در مثنوی نقل شده، تاکنون در هیچ مأخذ نیافته‌ام و ظاهراً حکایت مذکور با تصرفی که از خصایص مولانا است، مأخوذ است از گفته غزالی و روایتی که در *احیاء العلوم* در مورد عمر آمده است. (۱۳۸۱: ۱۴۳)

اما دکتر زرین کوب در مورد مأخذ این داستان نظر دیگری دارند و می‌گویند:

بدون شک قصه مبارزه علی (ع) با عمرو عاص که کشف عورتش موجب رهایی او از کشته شدنش بر دست آن حضرت گشت، ممکن است مأخذ این روایت بوده باشد، اما در باب منشأ قصه بدین صورت که در مثنوی آمده است، تردیدهایی اظهار شده است، از جمله بعضی از محققان گفته‌اند که نظیر آن را در مأخذ قدیم نیافته‌اند و هر چند چیزی شبیه بدان را از *احیاء علوم الدین* غزالی در باب عمر نقل کرده‌اند، آن روایت نمی‌تواند مأخذ این قصه باشد چرا که در باب عمر، با مرد مستی است که خلیفه را در هنگام اجرای تعزیر دشنام می‌دهد و ربطی به پهلوانی و غزا ندارد ... و به هر حال گمان آن که قصه «علی و خدو انداختن خصم را بر روی مبارک او» را مولانا از این قصه عمر اخذ کرده باشد، پنداریست که با واقعیت موافق به نظر نمی‌رسد. در واقع عین قصه به همین صورت که در مثنوی است در *کیمیای سعادت* غزالی هم هست و مولانا که بدون شک با این کتاب غزالی آشنایی‌ها دارد، ممکن نیست آن را در این کتاب ندیده باشد. (۱۳۸۲: ۲۰۳)

استاد زرین کوب، همچنین فرموده‌اند:

در قصه خدو انداختن خصم که ظاهراً از روایت سید محقق ترمذی یا از *کیمیای سعادت* مأخوذ باشد، نشان می‌دهد که در آنچه به نام حق و برای او انجام می‌شود، دواعی نفسانی را باید از حساب کار خارج کرد و البته آن کس که مثل علی (ع) تیغ از پی حق می‌زند، نمی‌تواند اجازه دهد خشم ناشی از اهانت خصم هم در خاطر وی تأثیر بگذارد و اخلاص او را مشوب نماید و این داستان حاکی از الزام اخلاص در عمل و اجتناب از هرگونه

وسواس و تردید در مقابل حکم و مشیت حق است و در واقع مولانا با نقل این گونه حکایات، سر معنی تسلیم و اخلاص را در نزد صوفیه و فعل و قول این سرسلسله اولیا را نشان می‌دهد. (۱۳۷۴: ۱۲۵)

و در حقیقت باید گفت که مولوی در این داستان نیز، مانند موارد دیگر، تابلوی زیبایی از شخصیت امام علی(ع) ترسیم کرده است و با بیان اخلاص مولا و پرهیز او از انگیزه‌های نفسانی، با عباراتی چون «افتخار هر نبی و هر ولی»، «سجده‌گاه ماه»، «شیر ربّانی»، «باز عرش» و ...، شجاعت، مروت، جوانمردی و حلم امیرمؤمنان را می‌ستاید و با اذعان به اینکه کسی را یارای معرفت و دریافت این صفات نیست، با استعانت از تمثیل و تشبیه، سعی در معرفی و بیان سجایای بی‌مانند امام می‌کند:

در شجاعت شیر ربّانیستی
در مروت، ابر موسی به تیه
کآمد از وی خوان و نان بی‌شبهه
در مروت خود که داند کیستی؟
(۳۷۳۲/۱-۳۷۳۳)

تا جایی که مولانا درمی‌یابد که ماورای ادراکات منطقی، مشاهداتی وجود دارد که تنها این بزرگ‌مرد الهی قدرت نیل به آن را داشته است و بنابراین او را سراسر عقل و بینش معرفی می‌کند و عاجزانه از او جلوه‌ای از مشاهدات و مکاشفات را می‌طلبد:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
(۳۷۴۵/۱)

و بالاخره او را باب رحمت خدا می‌داند که هیچ‌کس، همتا و نظیر او نیست:
باز باش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ماله کُفُوّاً اُحَد
(۳۷۶۵/۱)

و فیض و رحمت او نه تنها شامل حال وفاداران و نیکوکاران می‌شود، بلکه حتی عصیانگران هم مشمول فیض او می‌گردند:

پیش پای چپ*، چه سان سر می نهم
گنجها و ملکهای جاودان
(۳۴۸۲/۱-۳۴۸۳)

من جفاگر را چنینها می دهم
پس وفاگر را چه بخشم؟ تو بدان

شهادت علی(ع) از زبان پیامبر

نوش لطف من نشد، در قهر نیش
کو برد روزی ز گردن این سرم
که هلاکم عاقبت، بر دست اوست
تا نیاید از من این منکر خطا
با قضا من چون توانم حيله جست
مر مرا کن از برای حق، دونیم
تا نسوزد جان من بر جان خود
زان قلم، بس سرنگون گردد علم

من چنان مردم که بر خونی خویش
گفت پیغمبر به گوش چاکرم
کرد آگه آن رسول از وحی دوست
او همی گوید: بکش پیشین مرا
من همی گویم چو مرگ من ز توست
او همی افتد به پیشم کای کریم
تا نه آید بر من این انجام بد
من همی گویم: برو جفالقلم

خلاصه داستان

نقل است که حضرت رسول اکرم(ص) به ابن ملجم می گوید: روزی می آید که تو
علی(ع) را به شهادت خواهی رساند. ابن ملجم نزد علی(ع) می رود و می گوید: پیش
از آنکه آن حادثه ناگوار به دست من رخ دهد، مرا بکش تا من به چنین جرم و
جریرتی دست نیالایم، ولی حضرت امیرالمؤمنین(ع) به او می فرماید که چون حکم
و تقدیر چنین است، کشته شدن من به دست تو محتوم و مقدر است. اینک کشتن
تو به دست من قصاص پیش از جنایت است، پس من نمی توانم تو را بکشم. باز او

* پای چپ: کنایه از کسی که با عصیان و جفا به حضورش قدم می نهد. (زمانی ۱۳۷۹ / دفتر اول : ۱۰۸۵)

به دست و پای ایشان می‌افتد و بر خواسته خود اصرار می‌ورزد و امام به او می‌گوید: برو که قلم قضا و قدر این سرنوشت را رقم زده و چاره‌ای نیست. باید رضا به قضا داد. (فروزانفر ۱۳۸۱: ۱۰۸۷)

مولانا در این قصه، لزوم تسلیم به حکم حق را با ضرورت رعایت اخلاص در عمل تلفیق می‌کند و بدین‌گونه این سرسلسله اولیا و مولای اهل تقوا را نمونه کامل و اتم آن‌گونه اخلاص و تسلیم که کمال مطلوب اهل طریق است، نشان می‌دهد. (زرین‌کوب ۱۳۷۴: ۱۲۵)

علی و مرد یهودی

مرتضی را گفت روزی یک عنود	کاو ز تعظیم خدا آگه نبود
بر سر قصری و بامی بس بلند	حفظ حق را واقفی ای هوشمند
گفت آری او حفیظ است و غنی	هستی ما را ز طفلی و منی
گفت: خود را اندر افکن هین ز بام	اعتمادی کن به حفظ حق تمام
تا یقین گردد مرا ایقان تو	و اعتقاد خوب با برهان تو
پس امیرش گفت خامش کن، برو	تا نگردد جانت زین جرأت گرو
کی رسد مر بنده را که با خدا	آزمایش پیش آرد ز ابتلا
بنده را کی زهره باشد کز فضول	امتحان حق کند ای گیج گول
آن خدا را می‌رسد کو امتحان	پیش آرد هر دمی با بندگان
تا به ما، ما را نماید آشکار	که چه داریم از عقیده در سرار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (۳۵۳/۴ به بعد)

خلاصه داستان

روزی یکی از جهودان حق‌ستیز بر سر بامی رفیع رو به حضرت علی(ع) کرد و گفت: ای علی آیا تو به حفاظت و نگهداری خدا ایمان داری؟ امام فرمود: البته که

چنین است. آن حق‌ستیز از سر عناد گفت: حال که چنین است، خود را از روی این بام به زمین پرتاب کن تا یقین کنم که ایمانت به خدا کامل است. آن امام بزرگوار بدو گفت: خاموش باش که تو را نسزد خدا را امتحان کنی. (زمانی ۱۳۷۹/۴/۱۱۹-۱۲۳)

مأخذ این داستان روایتی است که در حلیة‌الاولیا و تلبیس ابلیس آمده است:

ابلیس به عیسی بن مریم (ع) - در دیداری که بینشان روی داد - گفت: آیا می‌دانی جز آنچه مقدر شده به تو نخواهد رسید؟ عیسی (ع) پاسخ داد: آری. ابلیس گفت: حال که چنین است، به این کوه برو و از آنجا خودت را رها کن تا معلوم شود هنوز از عمرت باقی مانده است یا خیر؟ عیسی در پاسخ گفت: مگر نمی‌دانی که خداوند متعال فرموده است بنده من این حق را ندارد که مرا بیازماید و (باید بداند) آنچه مشیتم اقتضا کند، همان خواهد شد. (فروزانفر ۱۳۸۱: ۳۴۵)

دکتر زرین کوب در مورد این داستان می‌گوید:

در سؤال عنودانه که آن جهود منکر با آن حضرت مطرح می‌کند، چون از وی می‌پرسید که اگر بر حافظی حق اعتماد داری، باری از باب امتحان خود را از فراز این کوشک به پایین بینداز، امیر به وی جواب می‌دهد که بنده را چه زهره است که به امتحان حق بپردازد، که آنجا باید سر تسلیم و تعبد پیش آورد و هرگونه رای فضولی را از سر بیرون باید کرد. (زرین کوب ۱۳۷۴: ۱۲۵)

چاره‌جویی زن از امیرمؤمنان

یک زنی آمد به پیش مرتضی گفت شد بر ناودان طفلی مرا
گوش می‌خوانم، نمی‌آید به دست
نیست عاقل تا که دریابد چو ما
هم اشارت را نمی‌داند به دست
بس نمودم شیر و پستان را بدو
از برای حق شما یید ای مهان
گفت شد بر ناودان طفلی مرا
ورھلم، ترسم که افتد او به پست
گر بگویم کز خطر سوی من آ
ور بداند، نشنود، این هم بدست
او همی‌گرداند از من چشم و رو
دستگیر این جهان و آن جهان

زود درمان کن که می‌لرزد دلم
گفت: طفلی را برآور هم به بام
سوی جنس آید سبک زآن ناودان
زن چنان کرد و چو دید آن طفل او
سوی بام آمد ز متن ناوان
غزغزان آمد به سوی طفل، طفل
که به درد از میوه دل بسگم
تا ببیند جنس خود را آن غلام
جنس بر جنس است عاشق جاودان
جنس خود خوش‌خوش بدو آورد رو
جاذب هر جنس را هم جنس دان
وارهید او از فتادن سوی سفلی
(۲۶۵۷/۴ به بعد)

خلاصه داستان

زنی سراسیمه به حضور امیرمؤمنان علی(ع) آمد و گفت: طفل کوچکم بالای ناودان رفته است و هرچه صدایش می‌کنم، اعتنا نمی‌کند، می‌ترسم هر آن بر زمین سقوط کند و هلاک شود. چه کنم؟ چاره چیست؟ امیرمؤمنان علی(ع) فرمود: طفلی با خود به پشت‌بام ببر تا طفلت او را ببیند. در این صورت بی‌هیچ خطر و تهدیدی با میل خود به سوی همجنس و همبازی خود می‌رود و از هلاکت نجات می‌یابد. آن زن به سفارش علی(ع) عمل کرد و آن طفل همبازی و همسال خود را دید، از ناودان به روی پشت‌بام آمد و از خطر رست. (زمانی ۷۵۵/۴/۱۳۷۹)

مأخذ آن روایتی است که استاد فروزانفر آن را از *اللالی المصنوعه* آورده است:

از جابر چنین نقل شده است که در محضر رسول خدا(ص) بودیم که مردی از انصار وارد شد و گفت: کودکم از پشت‌بام به ناودان نزدیک شده (و در خطر افتادن است). از خداوند بخواهید (با نجات دادن وی) به پدر و مادرش رحم کند. پیامبر(ص) قصد رفتن به محل کرد. ما نیز همراه آن حضرت رفتیم. صحنه هولناکی بود. پیامبر برای برگرداندن کودک دستور داد کودک دیگری را به پشت‌بام ببرند. همین که بینشان گفت و گوی کودکانه برقرار شد، آن کودک (به راحتی) از ناودان برگشت و پدر و مادر در آغوشش گرفتند ...

(فروزانفر ۱۳۸۱: ۳۹۹)

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای

(۳۷۴۵/۱)

جلال‌الدین رومی آرزو می‌کند که از شهودهای واقع‌بینانه امام شمه‌ای بشنود، چون امام خود فرموده است: «لو كشف الغطا ما ازددت یقیناً» اگر پرده برداشته شود، به یقین من نخواهد افزود. (جعفری ۱۳۵۲: ۳۹۵-۳۹۶)

«با ملاحظه روش روحانی علی(ع) در این دنیا و همچنین با ملاحظه جملات و کلماتش روشن می‌شود که آشنایی علی(ع) با حقایق عالیه و واقعیات پشت پرده مانند آشنایی معمولی که درباره موضوعات داریم نبوده است، بلکه می‌توان گفت ... در واقع نوعی دریافت نهایی درباره حقایق برای او پدید آمده بود». (جعفری ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲: ۷۲۷-۷۲۸) و در واقع مولانا نیز، کاملاً این نکته را دریافته است که ماورای ادراکات منطقی، مشاهداتی وجود دارد که بزرگ‌مرد الهی، امیر مؤمنان، به آنها نائل شده است «و بی‌شک اگر برای مولانا، تا حدودی این دریافت و ادراک درباره حقایق آشکار نشده بود، این همه سوز و گداز برای درک دیدنی علی بن ابی‌طالب(ع) ابراز نمی‌کرد:

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوءالقضا حسن‌القضا»
(جعفری ۱۳۵۲، ج ۱۰: ۱۵-۱۶)

علی و خیبر

یا تبر برگیر و مردانه بزن تو علی وار این در خیبر بکن
یا تبر به دست گیر و مردانه بر خارهای صفات ناپسند بزن و آنها را ریشه‌کن کن
و مانند حضرت علی(ع)، این در خیبر را از بیخ و بن برکن.

خیبر، دژی واقع در نزدیکی مدینه و قرارگاه یهودیان بود و در سال هفتم هجری به دست حضرت امام علی(ع) گشوده شد. از آن رو که این قلعه تودرتو، مرکب از

هفت دژ استوار بود و فتح آن به آسانی میسر نبود، لذا مولانا، صفات زشت و حیوانی را بدان تشبیه کرده است. (زمانی ۳۲۲/۲/۱۳۷۹)

بعد از آن هر صورتی را بشکنی
همچو حیدر باب خیر برکنی
(۵۷۹/۳)

پس از آن که صورت و بت نفس خود را شکستی، می توان همه صورتها و بتها را درهم شکنی و مانند حضرت علی(ع) در خیر را از جا بکنی. (زمانی ۱۵۳/۳/۱۳۷۹)

علی در جهاد اکبر

گفتم: ای نفسک! منافق زیستی
در دو عالم تو مُرائی بوده‌ای
نذر کردم که ز خلوت هیچ من
زان که در خلوت هر آنچه تن کند
جنبش و آرامش اندر خلوتش
این جهاد اکبر است، آن اصغر است
کار آن کس نیست، کورا عقل و هوش
هم منافق می‌مُری، تو چیستی؟
در دو عالم تو چنین بیهوده‌ای
سر برون نآرم، چو زنده‌ست این بدن
نه از برای روی مرد و زن کند
جز برای حق نباشد نیتش
هر دو کار رستم است و حیدر است
برد از تن چون بجنبند دنب موش
(۳۷۹۹/۵ به بعد)

عیاضی با شنیدن صدای طبل و پای اسبان مردمی که به جهاد می‌رفتند، از درون خود صداهایی می‌شنود که چه نشسته‌ای؟ برخیز و با مسلمانان راهی میدان جهاد شو. عیاضی لختی در اندیشه فرو می‌رود که بیند صاحب این صدا کیست یا چیست؟ درک می‌کند که این صدا از نفس است ... خطاب به نفس می‌گوید: ای ریاکار، ای خوار، ای حرکت و سکونت بیهوده، تو و جهاد در راه خدا؟ اگر من آگاه باشم و واقعاً دل به خویشتم بسوزانم، نخست باید با تو به مجاهده برخیزم و تو را از پای درآورم که بزرگ‌ترین جهاد همین است. این جهاد، کار مردان وارسته از آب

و گل و صاحب عقل و اهل دل است، نه تو. این جهاد کار حیدرِ کرار است که حتی یک لحظه در دست تو زبون نشد و در جاذبه کمال حرکت کرد و هرگز به وسوسه‌های تو از پای ننشست. (جعفری ۱۳۷۹ : ۸۵-۸۶)

مشابه این روایت را در تذکرة‌الاولیا می‌بینیم که «شیخ احمد خضرویه» درباره خود می‌گوید که مدتی نفس را در فشار گذاشته بودم. یک روز که جماعتی به غزا می‌رفتند، نفس اصرار می‌کرد که من نیز با آنها بروم. می‌دانستم که نفس در راه حق نیست و در این اصرار او مکری هست. من گریبان نفس را گرفتم و سرانجام اعتراف کرد که من می‌خواستم که تو کشته شوی و به شهرت شهید شدن و محبوب خلق بودن مغرور گردی و من هم از این رنج و ریاضت رها شوم. (مولوی ۱۳۷۲/۵/۳۸۹)

علی و زمامداری

مولانا در تفسیر حاکمیت علی بن ابی‌طالب (ع) و این که اشتغال وی بدان برای نمایاندن راه ثواب و طریق حکم به دیگران و نه به سبب حب دنیا بوده، می‌گوید:

آن که او تن را بدین سان پی کند
 حرص میری و خلافت کی کند
 زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم
 تا امیران را نماید راه حکم
 تا بیاراید به هر تن جامه‌ای
 تا نویسد او به هر کس نامه‌ای
 تا امیری را دهد جان دگر
 تا دهد نخل خلافت را ثمر

مولانا با این ابیات، اولاً یک استدلال بسیار متین برای اثبات این مدعا می‌آورد که امیرالمؤمنین هرگز و به هیچ‌وجه طمعی در خلافت نداشته است. استدلال به‌طور مختصر این است که این شخصیت الهی، که هیچ‌گونه اعتنایی به امور مادی و امتیازات و لذات حیات دنیوی نداشته است، چگونه امکان دارد علاقه و اشتیاق به بعد دنیوی خلافت و زمامداری داشته باشد؟ سپس مولوی می‌گوید آن همه نارضایتی که امیرالمؤمنین (ع) از تصدی بعضی از امرا به منصب ابراز می‌کرد و آن همه تلاش که در

راه اثبات حقانیت و شایستگی خود به مقام زمامداری می‌فرمود، نه برای به‌دست آوردن مقام بوده است ... بلکه ... (جعفری ۱۳۷۹: ۶۳)

زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیران را نماید راه حکم
«یعنی امیرالمؤمنین(ع) به اضافه انجام وظیفه احقاق حق و ابطال باطل و قرار دادن مردم در مسیر حیات معقول، کار بسیار بااهمیتی که انجام داد این بود که وظایف امارت و زعامت و پیشتازی و زمامداری و خلافت و حکومت را برای کسانی که درصدد اشغال این مقام برمی‌آیند، روشن کرد». (جعفری ۱۳۷۹: ۶۴)

«همچنین مولوی در ابیات فوق بهترین نکات را در بیان علت و انگیزه تصدی آن حضرت به زمامداری متذکر شده است:

تا بیاراید به هر تن جامه‌ای تا نویسد او به هر کس نامه‌ای
تا امیری را دهد جان دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر»
(همان: ۶۳-۶۶)

یعنی امیرالمؤمنین با زمامداری خود خواستند اثبات کنند که این جامه باعظمت را کسی باید بپوشد که شایسته آن باشد؛ کسی که بتواند حقی را احقاق و باطلی را محو و نابود کند چنان‌که ابن عباس می‌گوید: داخل شدم بر امیرالمؤمنین(ع) به ذیقار، در حالی که با دست خویش کفش کهنه خود را پینه می‌زد، سپس حضرت به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ ابن عباس می‌گوید گفتم هیچ قیمت و ارزشی ندارد، امام فرمود: «سوگند به خدا، هر آینه این کفش کهنه در نظر من از حکومت و امارت بر شما محبوب‌تر است مگر آنکه با آن حقی را بر پای دارم، یا باطلی را دفع نمایم». (نهج البلاغه: خطبه ۳۳) و این‌گونه به نخل خلافت جان تازه‌ای می‌بخشد و آن را به ثمر می‌نشانند، به همین علت گفته‌اند که «یکی از خردمندان، در آن دوران که امیرالمؤمنین(ع) خلافت را قبول فرمود، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، خلافت تو را نیاراست بلکه خلافت به وسیله تو آراسته شد». (همان: ۶۸)

راز گفتن علی با چاه

نیست وقت مشورت هین راه کن چون علی تو آه اندر چاه کن

(۲۲۳۳/۴)

چون بخوادم کز سرت آهی کنم چون علی سر را فرو چاهی کنم

(۲۰۱۴/۶)

مشهور است که حضرت امیر مؤمنان(ع) چون از نداشتن همدمی که رازهای خود را بگوید، دلتنگ می‌شدند، سر به چاهی فرو برده، راز خود را می‌گفتند.

«مأخذ این حکایت، گفته «عطار» است در منطق‌الطیر:

مصطفی جایی فرود آمد به راه گفت آب آرید لشکر را ز چاه

رفت مردی زود باز آمد به تاب گفت پنداری ز درد کار خویش

گفت پنداری ز درد کار خویش چاه چون بشنید آن تابش نماند

لاجرم پرخون شد و آبش نماند

(فروزانفر ۱۳۸۱ : ۳۸۹)

مرگ از دیدگاه علی(ع)

زانکه مرگ همچون من شیرین شده است مرگ من در بعث چنگ اندر زده است

مرگ بی‌مرگی بود ما را حلال برگ بی‌برگی بود ما را نوال

ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر، نهان پایدگی

در رحم زادن جنین را رفتن است در جهان او را ز نو بشکفتن است

(۳۹۲۶/۱-۳۹۲۹)

«در دیده علی مرگ پلی است که او را از زندگانی مجازی به زندگانی حقیقی

می‌رساند، عده‌ای از آن زندگی آگاهی ندارند و پایان زندگی این جهان را مرگ

می‌پندارند. لیکن در نظر علی، این مرگ، مرگ جسم است و مرگ ظاهری و از پس آن جاودانگی. کودک چون از رحم مادر جدا می‌شود، پندارد که زادن او را مرگ است، اما او از جهانی درآمده و به جهانی رسیده، جهانی که در آن بود محدود و تاریک بود و عالمی که بدان درآمده نسبت بدان پهناور است و روشن. حالت جان و جسم نیز چنین است، برون شدن جان از قالب تن و درآمدن در جهان وسیع». (شهیدی ۱۳۷۳ : ۲۷۷)

علامه محمدتقی جعفری می‌فرماید:

اگرچه این مضمون را مولوی به‌عنوان استنباط از وضع روحی امیرمؤمنان بیان می‌کند، ولی خود علی(ع) بارها در نهج‌البلاغه همین حقیقت را گوشزد کرده است. (۸۰۸-۸۰۶/۱/۱۳۵۲)

«اگر بگویم، گویند که آزمند فرمانروایی هستم و گر لب بریندم و خاموشی گزینم، گویند که از مرگ می‌ترسد. چه دورند از حقیقت. آیا پس از آن همه جانبازی در عرصهٔ پیکار، از مرگ می‌ترسم؟ به خدا سوگند، دل‌بستگی پسر ابوطالب به مرگ از دل‌بستگی کودک به پستان مادر بیشتر است». (نهج‌البلاغه ۱۳۷۹ : خطبهٔ ۵)

«اما اینکه می‌گویید که این درنگ به این سبب است که مرگ را ناخوش می‌دارم، به خدا سوگند، باکی ندارم که من به سراغ مرگ روم، یا مرگ به سراغ من آید». (نهج‌البلاغه ۱۳۷۹ : خطبهٔ ۵۴)

هنگامی که ابن‌ملجم لعنه‌ا... علیه، او را ضربت زد، کمی پیش از وفاتش این وصیت را بیان فرمود: «به خدا سوگند، چون بمیرم، چیزی که آن را ناخوش دارم، به سراغم نخواهد آمد یا کسی که دیدارش را نخواسته باشم بر من آشکار نخواهد شد. من همانند تشنه‌ای هستم که به طلب آب می‌رود و آب می‌یابد». (نهج‌البلاغه ۱۳۷۹ : نامه ۲۳)

«چیزی را که بیش از هر چیز دوست دارم، مرگ است که به سراغم بیاید». (نهج‌البلاغه ۱۳۷۹ : خطبهٔ ۱۷۹)

غدیر خم

مولانا ولایت و خلافت را به جهت وابستگی به نبوت، یک امر انسانی، الهی می‌داند و در این مورد اگرچه مطابق اصطلاح متکلمین و سایر دانشمندان صحبت نمی‌کند، اما احتیاج انسان‌ها را به رهبر بیش از صدها بار در مثنوی گوشزد می‌کند، مخصوصاً درباره‌ی علی بن ابی طالب (ع) با اینکه می‌توانست به جملات معمولی کفایت کند و او را مطابق عقاید مردم مدح کند، با تمام خلوص و از اعمال دل او را می‌ستاید. (جعفری ۲۷/۲/۱۳۵۲)

و می‌گوید:

او خدو انداخت بر روی علی
او خدو انداخت بر رویی که ماه
افتخار هر نبی و هر ولی
سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
شماه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای

(۳۷۴۵/۱)

باز باش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ماله کفواً احد

(۳۷۶۵/۱)

تو ترازوی احدخو بوده‌ای
بل زبانه هر ترازو بوده‌ای

(۳۹۸۱/۱)

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کس را منم مولی و دوست
ابن عم من علی مولای اوست

(۴۵۳۸/۶-۴۵۳۹)

که مراد حدیث معروفی است که از طرق متعدد روایت شده است:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَاَلِ مِنْ وَااَلَهُ وَاَعَادَ مِنْ عَادَاهُ»

پیامبر (ص) فرمود: هر کس من مولای او باشم، علی مولای اوست، خدایا دوست

بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد.

(فروزانفر ۱۳۸۱: ۶۰۰)

«مولوی در ذیل این حدیث گوشه‌هایی از پرده‌های ولایت را بالا می‌زند و بخشی از اسرار ولایت کلیه مطلقه و ولایات جزئیه را با رموز و اشارات لطیف بیان می‌کند. نکته قابل توجه این است که اولاً کلمه «مولا» را به معنی همان ولایت تصرفی و منصب پیشوایی و هدایت و دستگیری خلق تفسیر می‌کند، نه به معنی قرب و دوستی ساده که گروهی از برادران اهل سنت گفته‌اند». (همایی ۱۳۵۶، ج ۲: ۱۹-۲۰)

همچنین مولانا، در تفسیر این حدیث «خاطر نشان می‌کند که صاحب ولایت نیز مثل صاحب نبوت مؤمنان را به آزادی می‌رساند. قول وی به طور ضمنی شامل اشارت به وحدت بین نور چراغ با نور شمع است که مولانا آن را تمثیل حال صحابه می‌داند». (زرین کوب ۱۳۶۸: ۴۰۰)

و اگرچه تفسیر این حدیث معروف از همه جهات با عقاید شیعه توافق ندارد، اما «در واقع حدیث را موافق فهم و اعتقاد خواص مسلمین بیان کرده و در مطاوی گفتارش به مقام ولایت مطلقه الهیه حضرت امیرالمؤمنین(ع) اشاره نموده است. (همایی ۱۳۵۶، ج ۱: ۴۱)

علی باب مدینه علم

چون تو بابی آن مدینه علم را / چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب / تا رسد از تو قشور اندر لباب
(۳۷۶۳/۱-۳۷۶۴)

اشاره است بدین حدیث: *شروحات کما علم انسانی و مطالعات فربغی*
«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ».

«پیامبر(ص) فرمود: من شهر علمم و علی در آن است. پس کسی که خواهان علم است، باید از در آن وارد شود». (فروزانفر ۱۳۸۱: ۱۴۵؛ شهیدی ۱۳۷۳، ۱: ۲۳۲؛ زمانی ۱۳۷۹، ۱: ۱۰۶۹)

علی میزان اعمال

تو ترازوی احدخو بوده‌ای بل زبانه هر ترازو بوده‌ای
(۳۹۸۱/۱)

بنا به گفته مولانا، مرتبه علی(ع) به جایگاهی رسیده که مدار صحت و بطلان امور
گشته است، چنان که پیامبر نیز درباره ایشان فرموده است:
علی میزان الاعمال: علی میزان اعمال است. (جعفری ۵۰۵/۲/۱۳۵۲)

شیر خدا

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل
(۳۷۲۱/۱)

چون ز رویش مرتضی شد دُرفشان گشت او شیر خدا در مرج جان
(۹۲۵/۲)

مر علی را بر مثال شیر خواند شیر مثل او نباشد گرچه راند
(۱۹۴۱/۳)

گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی، پهلوانی، پُردلی
(۲۹۵۹/۱)

وقت آن آمد که حیدروار من ملک گیرم یا بپردازم بدن
(۴۳۵۲/۳)

بعد از آن هر صورتی را بشکنی همچون حیدر باب خیبر برگنی
(۵۸۰/۳)

از علی میراث داری ذوالفقار بازوی شیر خدا هستت، بیار
(۲۵۰۲/۵)

در شجاعت شیر ربانیستی در مروّت خود که داند کیستی
(۳۷۳۲/۱)

یکی از القاب امیرالمؤمنین علی(ع)، اسدا... بود و «منظور از شیر خدا نامیده شدن امیرالمؤمنین(ع) نه برای شجاعت جسمانی آن حضرت است، بلکه مقصود عظمت و صلابت و مقاومت بسیار شدید امیرالمؤمنین(ع) در برابر عوامل انحراف از جاده حق و حقیقت است». (جعفری ۱۳۷۹: ۹۶)

پیش از امام علی(ع) جناب حمزه سیدالشهدا، عم بزرگ رسول خدا، به این لقب معروف بود و سپس در جنگ احد، رسول خدا علی(ع) را بدین لقب خواند. پیش از آن نیز وقتی امیرمؤمنان علی(ع) از مادر متولد شد، ابتدا حیدر (شیر) نامیده شد، زیرا جد مادری آن حضرت اسد نام داشت و به علاوه این نوزاد اندامی درشت و شیرمانند داشت، سپس ابوطالب آن نام را به علی تغییر داد.

ذوالفقار

ذوالفقار به معنی دارنده فقره‌هاست و فقره نام هر یک از مهره‌های پشت کمر است که ستون فقرات از آنها تشکیل شده است، اما از نظر تاریخی نام شمشیر یکی از مشرکان بود که در غزوه بدر کشته شد و حضرت پیامبر آن شمشیر را برگرفت و در غزوه احد آن را به حضرت علی(ع) عطا فرمود و او دلیرانه جنگ کرد تا اینکه رسول خدا فرمودند: لافتی الاعلی، لاسیف الا ذوالفقار.

اینکه برخی گمان برده‌اند که ذوالفقار دارای دو تیغه یا دو زبانه بوده اساس ندارد.

(زمانی ۱۳۷۹/۲/۵۷۴-۵۷۵)

مولوی در چند جا با آوردن کلمه ذوالفقار، شجاعت و دلاوری‌های امیرمؤمنان را

می‌ستاید، از جمله:

از علی میراث داری ذوالفقار بازوی شیر خدا هست، بیار

(۲۵۰۲/۵)

یعنی «فرض کنیم که ذوالفقار حضرت علی(ع) به تو ارث رسید، اگر بازوی شیر خدا داری نمایان ساز، یعنی شاید تو خیال کنی که دلاوری‌ها و صفدری‌های اسدا... الغالب (مولی علی(ع)) به واسطه ذوالفقار بوده است و می‌گویی اگر آن شمشیر را به من هم بدهند من نیز صفدری‌ها می‌کنم، فرض کنیم آن شمشیر را به دست تو دادند، آیا زهره پیکار داری». (زمانی ۶۸۷/۵/۱۳۷۹)

زان نماید ذوالفقاری، حربیه‌یی
زان نماید شیر نر چون گربه‌یی
(۲۳۰۰/۲)

وقتی نفس اماره بر آدمی غلبه می‌کند، بینش باطنی او را از میان می‌برد و او در شناخت پدیده‌ها اشتباه می‌کند، از این رو شمشیر ذوالفقار یک شمشیر معمولی به نظر می‌رسد و شیر نر به صورت یک گربه جلوه می‌کند. (زمانی ۵۷۴/۲/۱۳۷۹)

نمونه‌هایی از مفاهیم و محتوای کلام امام علی(ع) در مثنوی

در وجود تو شوم من منعدم چون محبم، حُبَّ یُعْمی و یُصِم
(۲۶۴۵/۱)

اشاره است به حدیث: «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَيُصِمُّ».

(عشق تو نسبت به چیزی تو را کر و کور می‌کند). (فروزانفر ۱۳۸۱: ۱۱۳)

همین مضمون از قول امیرمؤمنان علی(ع) در نهج البلاغه آمده است:

«وَمَنْ عَشَقَ شَيْئًا أَعْمَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعِهِ».

(هر کس به چیزی عشق بورزد، عشق دیدگانش را کور و دلش را بیمار می‌سازد، دیگر نه چشمش نیک می‌بیند و نه گوشش نیک می‌شنود). (نهج البلاغه ۱۳۷۹: خطبه ۱۰۸)

آدمی مخفی است در زیر زبان
این زبان پرده است بر درگاه جهان
(۸۴۵/۲)

مستفاد است از مضمون کلام امیر مؤمنان علی(ع):

«تَكَلَّمُوا تُعَرَّفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ».

(سخن بگویند تا شناخته شوید، که آدمی در زیر زبانش پنهان است). (نهج البلاغه

۱۳۷۹: حکمت ۳۸۴ و ۱۴۰)

از دو پاره پیه این نور روان
موج نورش میزند بر آسمان
(۲۴۵۱/۲)

اشاره به فرمایش حضرت علی(ع):

«اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ».

(از این انسان در شگفت شوید، به قطعه‌ای پیه می‌بیند و به پاره گوشتی سخن

می‌گوید و به تکه استخوانی می‌شنود و از شکافی نفس می‌کشد). (۱۳۷۹:

حکمت ۷)

هر زمان نزعی است جزو جانت را
بنگر اندر نزع جان، ایمانت را
(۱۲۳/۳)

امام علی(ع) می‌فرمایند: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ».

(نفس‌های آدمی، گام‌های اوست به سوی مرگ). (۱۳۷۹: حکمت ۷۱)

چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری
تا شناسی از طنین اشکسته را
می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا؟

(۷۹۳-۷۹۲/۳)

امام علی (ع) می فرماید:

«كَمَا تُعْرَفُ أَوَانِي الْفَخَّارِ بِامْتِحَانِهَا بِأَصْوَاتِهَا فَيَعْلَمُ الصَّحِيحُ مِنْهَا مِنَ الْمَكْسُورِ كَذَلِكَ يُمْتَحَنُ الْإِنْسَانُ بِمَنْطِقِهِ فَيَعْرِفُ مَا عِنْدَهُ».

همانسان که ظرف‌های سفالی را با به صدا درآوردن آنها امتحان می‌کنند تا سالم از شکسته تشخیص داده شود، انسان هم به وسیله سخنانش بازشناخته می‌شود. (فروزانفر ۱۳۸۱: ۲۶۰؛ زمانی ۲۰۱۳/۱۳۷۹)

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی
(۵۲۱/۴ به بعد)

بیت زیر که منسوب به امام علی (ع) است ناظر بر همین معناست:

اترَعَمُ اِنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ و فیک انطوی العالم اکبر

(آیا پنداشته‌ای که تو جرمی کوچکی، در حالی که در تو جهانی بزرگ در پیچیده

است). (زمانی ۱۳۷۹/۴/۱۷۱؛ جعفری ۱۳۵۲/۹/۴۸۴)

ور نباشد اهل این ذکر و قنوت پس جواب الاحمق ای سلطان سکوت
چون جواب احمق آمد خامشی این درازی در سخن چون می‌کشی
(۱۴۸۲/۴-۱۴۸۳)

جمله: «جَوَابُ الْأَحْمَقِ سَكُوتٌ» مثلی است که در کلام مولای متقیان علی (ع) نیز

آمده است، بدین گونه:

«مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ وَلَا أَسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ وَلَا عَاقَبَ

الْأَحْمَقَ بِمِثْلِ السَّكُوتِ عَنْهُ».

(مؤمن با حملش رضایت خدا را جلب می‌کند. با خاموشیش شیطان را خشمگین

می‌سازد و با سکوتش احمق را تنبیه می‌کند). (فروزانفر ۱۳۸۱: ۳۷۲)

جد را باید که جان بنده بود زان که جد جوینده یابنده بود
(۱۳۴۲/۵)

امام علی (ع) فرموده است: «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَه أَوْ بَعْضَهُ»
(هر کس در طلب چیزی برخیزد، یا همه آن را به دست خواهد آورد یا بخشی از آن را). (نهج البلاغه ۱۳۷۹ : حکمت ۳۷۹)

چون نبیند مغز، قانع شد به پوست بندِ عَزَّ مَنْ قَنَعِ زَنَدَانِ اوست
(۱۹۴۴/۵)

امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید: «تَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْعِزُّ»
(میوه قناعت، عزت است، یا نتیجه قناعت ارجمندی است). (تمیمی آمدی، بی تا، ج ۱ : ۳۶۱؛ زمانی ۱۳۷۹/۵۳۶)

آن چنانکه عاشقی بر رزق، زار هست عاشق رزق هم بر رزق خوار
(۲۴۰۰/۵)

امام علی (ع) می فرماید: «وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ، رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ».

(و بدان، ای فرزندی، که روزی بر دو گونه است: یکی آن که تو آن را بطلبی و یکی آن که او در طلب تو باشد و اگر تو نزد او نروی، او نزد تو آید). (نهج البلاغه ۱۳۷۹ : نامه ۳۱)

این نه مردانند، اینها صورتند مرده ناناند و کشته شهوتند
(۲۸۸۶/۵)

امام علی (ع) می فرماید: «يَا أَبَاهُ الرَّجَالِ وَ لَارِجَالِ»

(ای به صورت مردان عاری از مردانگی). (نهج البلاغه ۱۳۷۹ : خطبه ۲۷)

زانکه غیر حق همه گردد رفات کُلُّ آتٍ بَعْدُ حَیْنٍ فَهَوَ آتٍ
(۴۸۶/۶)

امام علی (ع) می فرماید: «کُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ وَ کُلُّ آتٍ قَرِیْبٌ دَانَ». (هرچه انتظارش را برند، آمدنی است و هرچه آمدنی است زودا که از راه برسد). (نهج البلاغه ۱۳۷۹ : خطبه ۱۰۲)

و هم می فرماید: «وَ کُلُّ آتٍ قَرِیْبٌ دَانَ». (هرچه چشم به راه آن هستی، فرا می رسد). (نهج البلاغه ۱۳۷۹ : حکمت ۷۲)

گمراهی را منهج ایمان کند کزروی را مَحْصَدِ احسان کند
(۴۳۴۲/۶)

امام علی (ع) می فرماید: «سَيِّئَةٌ تَسُوْءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تَعْجِبُكَ». (گناهی که اندوهگین سازد، در نزد خدا بهتر است از کار نیکی که به خودپسندیت وادارد). (نهج البلاغه ۱۳۷۹ : حکمت ۴۳)

کتابنامه

اقبال، افضل. ۱۳۶۳. تأثیر مولانا بر فرهنگ اسلامی. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چ ۱. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.

تمیمی آمدی. بی تا. غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه محمدعلی انصاری قمی. ج ۸. تهران. جعفری، محمدتقی. ۱۳۷۶. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه. چ ۶. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

..... ۱۳۵۲. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی. اسلامی.

_____ . ۱۳۷۹. امام علی از نگاه مولوی. به کوشش محمدرضا جوادی. چ ۳. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

راستگو، سیدمحمدحسین. ۱۳۸۰. تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی. ج ۲. تهران: سمت. زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۴. بحر در کوزه. تهران: علمی.

_____ . ۱۳۶۸. سرنی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی). ج ۳. تهران: علمی.

_____ . ۱۳۸۲. نردبان شکسته. تهران: سخن.

زمانی، کریم. ۱۳۷۹. شرح جامع مثنوی. تهران: اطلاعات.

سلماسی زاده، جواد. ۱۳۷۴. تفسیر مثنوی مولوی. تهران: اقبال.

شهیدی، سیدجعفر. ۱۳۷۳. شرح مثنوی. تهران: علمی فرهنگی.

صولتی، قدرت. ۱۳۷۷. معارفی از تشیع در مثنوی. ابرون.

غزالی، امام محمد. ۱۳۷۱. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.

فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۸۱. احادیث و قصص مثنوی. ترجمه و تنظیم حسین داودی. تهران: امیرکبیر.

_____ . ۱۳۷۶. شرح مثنوی شریف. ج ۴. تهران: برهمند.

مولوی. ۱۳۶۲. مثنوی معنوی. ج ۹. تهران: امیرکبیر.

مولوی. ۱۳۷۲. مثنوی معنوی. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی. چ ۴. تهران: زوآر.

نهج البلاغه. ۱۳۷۹. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

همایی، جلال الدین. ۱۳۵۶. مولوی چه می گوید. تهران: آگاه.